

یک ده خاطرات یک مشق هانگ → مهدی مهرابی

دوستی منفعت خاص خودش را دارد



در رابطه‌ای دوطرفه تعهد چه نقشی را بازی می‌کند؟ آیا داشتن تعهد برای بقای یک رابطه الزامی است؟ شاید باشد ولی اگر هدف از تشکیل یک رابطه بقای آن نباشد آن وقت چطور، تعهد چه نقشی را بازی می‌کند؟ در کشورهای غربی جامعه شاهد بسیاری از رابطه‌هاست که در آن زنی زیبا برای رسیدن به ثروت تن به ازدواجی می‌دهد که می‌داند قصدش از آن جدایی و رسیدن به ثروت است و این موضوع طی دهه‌های اخیر موجب پیدایش رابطه‌هایی عجیب شده که بارها و بارها می‌بینیم زنی جوان با مردی مسن اما ثروتمند ازدواج می‌کند به امید طلاق یا مرگ پیرمرد. این موضوع ناشی از قانون ازدواج در غرب است با مسائل اجتماعی حاکم بر آن اما به هر حال مسائله‌ای است که وجود دارد. فیلم بدون تعهد به کارگردانی ایوان ریتمان با شعار دوستی منفعت خاص خودش را دارد. به گونه‌ای طنز شاید در راه یافتن پاسخی برای این سوالات و مشکلات است. بدون تعهد یک فیلم کمدی است که در آن شخصیت‌های داستان در یک رابطه بدون دل بستگی هستند و سعی دارند این رابطه را به نحوی ادامه دهند.

داستان از این قرار است که دو جوان به نام‌های اما و آدام در اواخر دوران نوجوانی‌شان در اردویی تابستانی با یکدیگر آشنا می‌شوند. این آشنایی در سال‌های بعد نیز ادامه پیدا می‌کند و حالا این دو تبدیل به دوستانی خوب برای یکدیگر شده‌اند. آدام حالا به عنوان دستیار نویسنده در یک مجموعه تلویزیونی فعالیت می‌کند و اما هم پزشک است. آدام علاقه خاصی به نوشیدن دارد و اغلب اوقات هم در این کار افراط می‌کند. در یک شب که اما و آدام در کنار هم هستند، آدام بار دیگر در نوشیدن افراط می‌کند و اما نیز با او همراه می‌شود. زمانی که آنها روز بعد با هوشیاری کامل به خود می‌آیند، متوجه می‌شوند با یکدیگر رابطه برقرار کرده‌اند و البته از این امر هم ناراضی نیستند. از این رو آدام دوست ندارد مانند پدرش در این رابطه گرفتار شود، بنابراین خودش را مجاب می‌کند تا دل اما را به دست بیاورد اما در ادامه راه متوجه حقیقت‌هایی درباره او می‌شود. در جوامع غربی از این قبیل رابطه‌ها بسیار می‌توان دید و این فیلم کوشیده با نگاهی طنز به این معضل نگاهی نو ببندارد. هر چند این فیلم در رده‌بندی فیلم‌ها درجه R گرفته اما به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را فیلمی صرفاً جنسی و مبتذل دانست زیرا جدا از مشکلات فیلمنامه‌ای آن در این فیلم تلاش شده به نحوی به مشکلات شخصیت‌های درگیر در این ماجرا پرداخته شود و این خود نکته مثبتی در این گونه فیلم‌ها به حساب می‌آید. از دیگر نکته‌های این فیلم می‌توان به این موضوع اشاره کرد که به غیر از بازی اشتون کاچر و ناتالی پورتمن دیگر بازیگران این فیلم چیزی برای ارائه دادن به بیننده ندارند و همه بار فیلم را این دو هنرپیشه توانمند و نام‌آشنای سینما به دوش کشیده‌اند. در هر صورت فیلم بدون تعهد در آخر هفته گذشته توانست در صدر جدول باکس‌آفیس قرار گیرد و فروش قابل قبولی داشته باشد. هرچند برای قضاوت جهت محبوبیت این فیلم در بین تماشاچیان باید صبر کرد و عملکرد آن را در هفته آتی دنبال کرد اما می‌توان با قدری چشم‌پوشی این فیلم را در زمره بهترین کمدی‌های سال جاری دانست.

پاکس لگنسی

۱- بدون تعهد (No Strangs Attached)

یک زن و مرد سعی می‌کنند رابطه خود را در مراحل سطحی حفظ کنند اما بعد از مدتی متوجه می‌شوند این موضوع مشکلاتی را برای آنها به وجود آورده زیرا هر دو آنها به دنبال چیزهای بیشتری در رابطه‌شان هستند. کارگردانی این فیلم بر عهده ایوان ریتمان بوده است و الیزابت میروتو و مایکل اسمونک فیلمنامه آن را نگاشته‌اند. بازیگران اصلی این فیلم نیز ناتالی پورتمن، اشتون کاچر و کوین کلین هستند.

این فیلم که یک کمدی دراماتیک است در مدت ۱۱۰ دقیقه تهیه شده است و تا آخر هفته گذشته و در اولین هفته اکران خود توانست ۱۹/۷ میلیون دلار به فروش برساند.



کارگردانی این فیلم بر عهده مایکل گوندری بوده است و ست روگن به همراه اوان گلدبرگ فیلمنامه آن را نوشته اند. بازیگران اصلی این فیلم نیز ویس ون، کونن جیمز، ویونا ریدر و جنیفر کانلی هستند. این فیلم که در ژانر کمدی دراماتیک و در مدت‌زمان ۱۱۱ دقیقه تهیه شده است در آخر هفته گذشته توانست با فروش ۱۷/۷ میلیون دلار فروش کلی خود را به ۶۳ میلیون دلار برساند.

۳- تنگنا (The Dilemma)

مردی متوجه خیانت همسر دوستش می‌شود و سعی می‌کند او را از این موضوع آگاه کند اما در مواجهه با همسر دوستش متوجه می‌شود زن قصد دارد در صورت افشای این موضوع توسط وی این ماجرا را انکار کند و در ضمن به همسرش نیز بگوید خود این مرد قصد سوءاستفاده جنسی از وی را داشته است.

کارگردانی این فیلم را ران هوارد بر عهده داشته و آلن لوبن فیلمنامه این فیلم را نوشته است. بازیگران اصلی این فیلم نیز ویس ون، کونن جیمز، ویونا ریدر و جنیفر کانلی هستند. این فیلم که در ژانر کمدی دراماتیک و در مدت‌زمان ۱۱۱ دقیقه تهیه شده است در آخر هفته گذشته توانست با فروش ۹/۱۱ میلیون دلار به فروش برساند و فروش کلی خود را به ۳۲/۷ میلیون دلار برساند.

۴- سخنرانی شاه (The King’s Speech)

داستان جرج ششم پادشاه انگلستان است که مشکل لکنت زبان خود را به نطفه قوت خود تبدیل می‌کند.

کارگردانی این فیلم را تام هابر برعهده داشته و دیوید سیلر فیلمنامه آن را نگاشته است.

بازیگران اصلی این فیلم نیز گالین فیرت، جفری راش و هلنا بونام کاتر هستند.

این فیلم که یک درام تاریخی است و در مدت‌زمان ۱۱۸ دقیقه تهیه شده است در آخر هفته گذشته توانست با فروش ۷/۵۸ میلیون دلار فروش کلی خود را به ۵۷/۳ میلیون دلار برساند.

۱۵ سینمای جهان

درباره فیلم اوباش آخرین ساخته پیتر مولان

پیتر مولان:

گلاسکو مال من است

رو می‌کنی اهمیتی نمیدی که تو دنیا چی می‌گذره.
اگه با یکی قرار داشته باشی، فقط این برات مهمه که موهاش مرتب باشن یا لباس تو داشته باشه، دیگه به هیچ چیزی جز قرار تو و کسی که باهاش قرار داری فکر نمی‌کنی.
کاملاً از سر لذت‌جویی و خودشیفتگی‌یه.
من نمی‌خوام به آدم جاف‌تاده و میناسال باشم که عقاید خودشو به اون بچه‌ها تحمیل می‌کنه.»

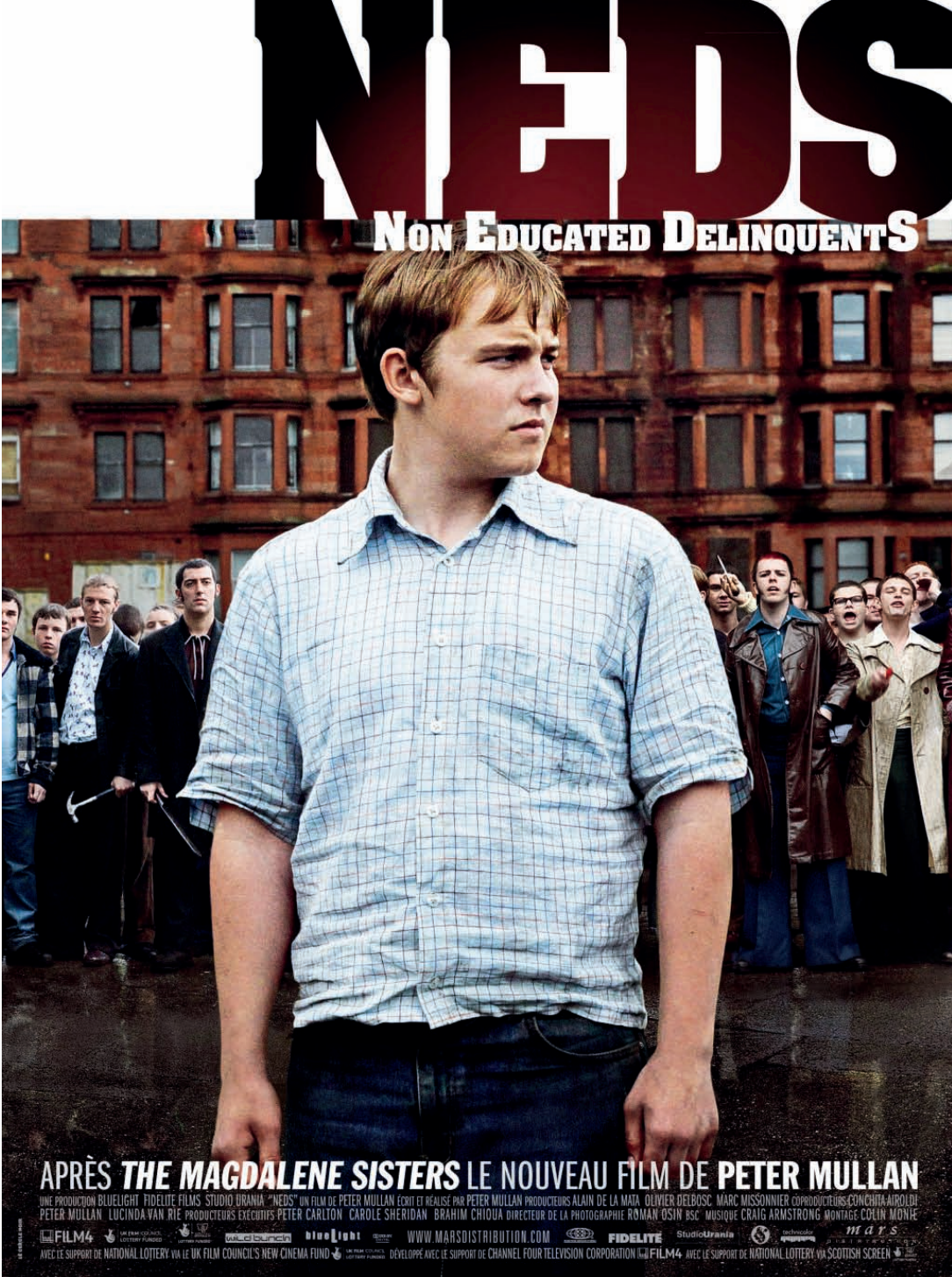
پیتر مولان تا به اینجا ثابت کرده است که یکی از بهترین بازیگران سینمای بریتانیاست، ولی با فیلم «دنز» خود را به عنوان کارگردانی مطرح کرده است که تعهدش به حقیقت، احساسی از مرزهای واقع‌گرایی اجتماعی، فراتر می‌رود.
دیمیتر یوس متیو پیتر مولان به یاد دارد روزی در یک روزنامه گزارشی درباره قتل یک پسر بچه هشت‌ساله در ادینبورگ خوانده است: «اون پسر بچه و دوستش داشتن دعوای دوتا جوان رو تو خیابان تماشا می‌کردن. اصلاً نمی‌دونستن دعوا سر چیه. بعد دعوا، طرف پیروز اون دوتا رو دنبال می‌کنه، فقط به این خاطر که طرف مقابل رو تشویق کرده بودن. و وقتی بهشون می‌رسه، با به آجر می‌افته به جوشون و یکی از اون‌رو می‌کشه» ممکن است تصور کنید این داستانی معمولی است که از یکی از روزنامه‌ها بریده شده است، در زمانه‌ای که تبهکاران خیابانی و آمار روزافزون جنایت به وسیله سلاح سرد به مساله‌ای جدی و ملموس تبدیل شده است. (طبق گزارش‌های اخیر بالغ بر ۵۰ هزار جوان و نوجوان بریتانیایی عضو یک گروه تبهکار خیابانی هستند) ولی در واقع این بریده‌ای- احتمالاً زردشده- از روزنامه‌ای به تاریخ سال ۱۸۹۳ است. مولان می‌گوید: «وقتی این گزارش رو می‌خوندم کاملاً شوکه شده بودم، چون که این ماجرا برام خیلی آشنا بود. ولی این خشونت به ظاهر اتفاقی، که به قیمت جون به بچه تموم شد، مال بیشتر از صد سال پیش بود.»

«پس به نظر من، امروز نمی‌شه همه تقصیرا رو گردن جامعه انداخت. این مشکل یه ملغمه پیچیده و بزرگه که به خیلی وقت پیشا برمی‌گرده. تو انگلیس و اسکاتلند سراغ این قضیه رو می‌شه به انقلاب صنعتی ربط داد، اون موقع- بعد از گروه گروه از جوانا قلمروهای عجیب و غریب برا خودشون مشخص می‌کردن، که فقط خودشون مرزش رو می‌شاختن، بدون اینکه به فکر سود یا پول دراوردن باشن. بحث سر جوونی و ناراضایی از زندگی بود، اینکه دنونی کی هستی و هدف تو زندگی چیه. بحث سر این بود که به جوری خودتو با هم من‌وسالات تطبیق بدی؛ و وقتی می‌شد این کار رو کرد که به گروه از جوونای هم‌سن و سال باشن که باهاشون دشمن باشی. گروه خودت رو پیدا می‌کردی و بعد از خودت می‌پرسیدی، خب، حالا باید چی کار کنیم؟ بیان بریم حال اون گروه رو بگیریم، بعدش اون یکی و این‌طور بود که جنگ و دعوا شروع می‌شد.» نظرات و عقاید موجود در فیلمی همچون دنز، سومین فیلم بلند مولان اهل گلاسکو در مقام کارگران که داستان تقابل و مواجهه مخرب پسر بچه‌ای ۱۵ساله با یک گروه از «خلافکاران بی‌سواد» را نقل می‌کند، از ژانر کهنه و مبتذل فیلم‌های معاصر بریتانیا درباره خشونت و هولوکاستیم جوانان جدا شده و به سمت چیزی خلاقانه‌تر، فکر شده‌تر و پرتین هدایت می‌شود. این فیلم که در دهه ۱۹۲۰ اتفاق می‌افتد، روایت سرنوشت و داستان زندگی جان مک‌گیل یک پسر بچه باهوش از طبقه کارگر است که به دنبال راهی برای رهاشن از پس‌زمینه و فرهنگ بی‌مقدار و بی‌امان خانه و فرار از سوسوهای خشونت‌گرای پدر و برادر بزرگش است. ولی جامعه‌ای که او در آن زندگی می‌کند کار را سخت‌تر کرده است؛ در مدرسه او به جایگاه و شانی فرومایه و پست نزول می‌کند، صرفاً به سبب بدنامی برادر بزرگ‌ترش. بعدها، در یک تعطیلات تابستانی، وقتی مادر دوستش ثروتمندش او را بی‌رحمانه و با توجه به اختلاف طبقاتی میان‌شان پس می‌زند، جان به آغوش یک گروه تبهکار محلی، کار- ده‌های جوان، پناه می‌برد. طولی نمی‌کشد که این تازه‌وارد به سر کرده و هیولای این گروه تبدیل می‌شود. آغاز مولان سعی کرده است به مسائل داخلی یک گروه تبهکار بپردازد: «می‌خواستیم به ماهیت و اصل گروه‌گرایی، نقش آموزش، خانواده و کلیسای نگاهی ببندارم. ولی موقع نوشتن فیلمنامه، فهمیدم که این مسائل زیاد مهم نیستن، بلکه بیشتر تجربه‌س که نقش داره. بحث سر دوره نوجوونی. نه گروه، دسته، خانواده یا کلیسا، اونام هستن، ولی مساله اصلی مشتق‌ها و دردهای جوونی‌ه، و اینکه در جریان رسیدن به بلوغ و بین دو دنیای نوجوون نابالغ و جوون بالغ چه اتفاقی می‌افته. مسلمانا این داستان باید تو دوره رکود اقتصادی اتفاق بیفته، ولی نباید زیادی به این موضوع اشاره کرد. من به عمد سعی کردم به کار و زندگی شغلی این آدم‌ا، مساله بیکاری اون زمونا و فرهنگ سیاسی وقت نپردازم. برا فراخواندن و رسیدن به عمق دوره نوجوونی، باید باهاش روراست باشی، و وقتی داری این کار

سال پنجم ▪ ۱۱۷۴ ▪ دوشنبه ۱۱ بهمن ۱۳۸۹

کاوه جلالی: نخستین آشنایی با پیتر مولان حاصل تماشای فیلم «نام من جو است» ساخته کن لوچ در جشنواره فیلم فجر بود. مولان در آن فیلم نقش آدمی بیکار و الکلی را بازی می‌کرد که توانسته بود الکل را ترک کند اما دست آخر مغلوب محیط فاسد اطرافش می‌شود. لحن تلخ و واقع‌گرایانه لوچ با بازی مولان (که جایزه بهترین بازیگر مرد در جشنواره کن را هم برایش به ارمغان آورد) ترکیبی خارق‌العاده از رئالیسم اجتماعی انگلیسی (با بریتانیایی) خلق کرد که یاد آور بهترین فیلم‌های لوچ در همین سبک (اگر بتوان نام آن را سبک نهاد) در اوایل دهه ۷۰ (قوش، زندگی خانوادگی) و اوایل دهه ۹۰ (بارش سنگ‌ها، ریف راف) است. جاثمایه اصلی فیلم که در یکی از فقیر ترین محلات شهر گلاسکو اتفاق می‌افتد خرد شدن فردیت زیر فشار اجتماعی حاصل از بیکاری، فقر و اعتیاد بود. فیلم از تماشاگرانش می‌پرسید چگونه می‌شود در محیطی که قاچاقچیان مواد مخدر آن را کنترل می‌کردند، نقش مددکار اجتماعی را بازی کرد. اما جوهر حقیقی فیلم جایی دیگر و در پس مضمون قابل ردیابی بود. «نام من جو است» به شکلی از سینمای جزیره تعلق داشت که فیلمسازان نسل بعد از «جوانان خشمگین» (کسانی مثل لیندسی لندرسون، تونی ریچاردسون و...) آن را سامان دادند؛ نسلی که مستقیماً از تلویزیون وارد سینما شدند، زبایی‌شناسی رسانه دنیای

نو را با گرایشی آشکار به مستندسازی و البته اندیشه چپ به سینما آوردند و سینمای رو به افول بریتانیا را متحول کردند. قهرمان فیلم‌های آنان عموماً طبقه کارگر بودند یا نوجوانانی که به طبقه فرودست جامعه تعلق دارند و در محیطی ناسال‌گار با خویش سعی دارند گلیم خود را از آب بیرون بکشند. درام هم دقیقاً از همین جا آغاز می‌شود؛ اینکه چگونه می‌توان از شر جامعه در امان ماند. به این ترتیب قهرمانان این فیلم‌ها، قهرمانان زندگی روزمره بودند که فیلم با تصویر زندگی آنها به ادعائمه‌ای علیه جامعه تبدیل می‌شد. پیتر مولان هم زمانی که به کارگردانی پرداخت همین سبک را ادامه داد اما با اندکی تفاوت. دومین فیلم او «خواهران مگدالین» همان مضمون «فرد در برابر نهاد» را این بار در قالب تضاد میان کلیسای کاتولیک (نهاد) و راهبه‌ها (افراد) روایت می‌کرد و حالا و در آخرین ساخته خود (که می‌توان با کمی اغماض نام آن را به «اوباش» ترجمه کرد) دوباره به سراغ همان موضوع همیشگی رفته است؛ دسته‌ها و گروه‌های تبهکاری که جوانان گلاسکو را هدایت می‌کنند. مولان به همان اندازه که در بازیگری کمالگراست (حضور کوتاه او در برابر دوربین در فیلم خواهران مگدالین به یادماندنی است) در کارگردانی هم وسواس دارد. در طول ۱۳ سال گذشته تنها سه فیلم بلند ساخته است اما با همین سه فیلم کارگردانی صاحب سبک است و حالا گلاسکو مال اوست.



تخیل داشته باشه، باید ازش استفاده کنه، من اعتقادم اینته. داشتم به آخر داستان می‌رسیدم که پیش‌خودم گفتم «بذار هر چیز واقع‌گرایانه رو بندازیم دور. اصلاً بریم سراغ تراژدی‌های یونان، نه اصلاً، بریم سراغ پانتومیم». باقی فیلم تماماً خود من بوده، با به ضرابهنگ آروم و تاثیرگذار. شخصاً خود من وقتی که داستان میره به ناکجاآباد بیشتر خوشحال و کیفور میشم.»

غزغز آخرین حلقه‌های فیلم توی دوربین سر صحنه آخر با تصمیم مولان برای اینکه پا را فراتر از پایان قبلی داستانش (که جان دوباره اجازه می‌یابد به مدرسه بازگردد) بگذارد همراه شد؛ پایانی که با فرض و انتظار ما از رستگاری جان جور درمی‌آید. «می‌تونستم به جان فرست رستگاری بدم، چون چنین چیزی وجود نداره.» گویی در نظرش جو بدی نیست، رستگاری؛ آن راحل آسانی که داستان به راحتی پیش پای آدم می‌گذارد. «خاص شدن از اون وضعیت و رسیدن به رستگاری به مسیر سخت و ناهمواره، نه به همین راحتی که جان دوباره به مدرسه برگردد، اگه اون موقع فیلم رو تموم می‌کردم، بیشتر شبیه کارای آلن کلارک می‌شد، که همشه راجع به آدمایی که جامعه بدبخت‌شون کرده. منظوری ندارم، کار کلارک رو تحسین نمی‌کنم، ولی برا من این به کم راحت‌طلبانه‌س.»

مولان بسیار از اینکه BBFC فیلم را تنها برای افراد بالای ۱۸ سال مناسب دیدن دانسته مایوس و ناراحت شده است، زیرا امیدوار بود مخاطبان و بینندگان فیلم هم‌سن و سال قهرمان فیلم باشند: «من توهمی ندارم، قرار نیست بگن، «باشه، رفیق، ما باهاتیم» و هر جور که من می‌خوام عمل کنن. ولی اگه به پسر بچه بلا و وضعیتی رو که آخر فیلم سر جان میاد ببینه، به نظر میگه: «من نمی‌خوام این‌جوری شم. اینجا مرز زندگی منه، از این جلوتر نمیرم، این‌کار رو نمی‌کنم. و اون‌وقته که من می‌تونم بگم که به جایی رسیدیم، تونستم کاری بکنم.» پی‌نوشت:

۱- «دنز» اصطلاحی است که در زبان عامیانه به جوانان خلافکار گفته می‌شود.

واقعیت و تخیل

هر کس که دنز را ببیند ناگزیر به شباهت‌های روایت فیلم با آنچه از زندگی خود مولان می‌دانیم، پی می‌برد. درست مثل جان مک‌گیل، او هم از فیلم بدعباش‌اش اینقدر تاثیر افتاده است؛ «بعد از ساختن مگدالین‌ها، پیشنهادهای بسیاری از طرف امریکایی‌ها به من شد، و فیلمنامه‌های خیلی زیادی به دستم می‌رسید. این فکر و چالش که اونجا کار کنم خیلی وسوسه‌انگیز بود، به خصوص بعد موفقیت مگدالین تو امریکا، که اعتماد به نفسم رو خیلی بالا برد. ولی هیچ‌کدوم از فیلمنامه‌ها به مذاقم خوش نیومد. هیچ‌کدوم. پادمه پیتر ویسر گفته بود تا وقتی نتونستی با یه فیلمنامه عمیقاً ارتباط برقرار کنی

نکته

مرز میان واقعیت و تخیل، در نقشی که خود مولان در فیلم به عنوان پدر جان بازی می‌کند کاملاً مبهم و رنگ باخته است، زیرا که بسیار شبیه به توصیفی است که او از پدر خود ارائه می‌دهد «از اون دسته آدمایی که وقتی میان تو اتاق بوی گند مرگ میدن، و سرزندگی اتاق رو بابود می‌کنن».



بازی می‌کند کاملاً مبهم و رنگ باخته است، زیرا بسیار شبیه توصیفی است که او از پدر خود ارائه می‌دهد: «از اون دسته آدمایی که وقتی میان تو اتاق بوی گند مرگ میدن، و سرزندگی اتاق رو بابود می‌کنن».

او و برادرش لنی، که انتخاب بازیگران را برعهده داشت، ابتدا چنین تصمیم گرفتند که مولان «انتخاب دوم» خواهد بود. ولی زمانی که نتوانستند بازیگری مناسب این نقش بیابند، و کنیم هیچ وقت موفق نمی‌شدیم. درست قبل اینکه بانگ‌ها ورشکسته بشن پول رو جمع کردیم.»